

خودکشی یا قتل

اسرار مرگ محمدهاشم میوند وال

عبدالصمد ازهر

بخش سوم

مصاحبه های آقای داؤد ملکیار:

از قول پاچاگل سرباز قوماندان امنیه کابل :

" شخصی از وطنداران فیض محمد وزیر داخله نردم آمد وشکایت کنان نالید که در برابر خدمت خود پاداش وعده شده را دریافت نکرده است. به او از طرف فیض محمد وزیر داخله وظیفه سپرده شده بود که یک نامه جعلی را تهیه نموده و در جایی به منزل مولوی سیف الرحمن بگذارد که نشاندهنده رابطه او با دولت پاکستان برای خرابکاری باشد. شخص مذکور وظیفه محوله را انجام داده بود. (این همان " سندی " است که محمد حسن شرق صفحه 120 "کرباس پوشان برهنه پای" ، از آن یاد میکند.)

قوماندان امنیه پس از شنیدن آن سخنان ، او را با خود نزد وزیر داخله برده است. وزیر با دیدن شخص مذکور، دست و پاچه شده، مجالی نمیدهد که او نیز لحظاتی دراطاق کار او بنشیند. به اومی گوید، که تو اینجا چه می کنی، حالا از اینجا برو. من ترا در یک وقت دیگر می بینم."

خواننده گان محترم توجه فرمایند و این متن را بصورت دقیق بخوانند. خلق کننده گان چنین داستان ها واقعاً خواننده گان را احمق تصور کرده بر ریش شان می خندند. گیرم که پاچا سرباز از روی ساده اندیشی یا ترس چنین بیاناتی داده هم باشد، راویان آن به کدام منطق آن روایت را به خورد مردم میدهند؟ شادروان فیض محمد زنده نیست تا سرباز را رو سیاه میگردانید. این بیچاره پاچا سرباز(ما او را بنام پاچا سرباز می شناختیم نه پاچاگل سرباز) که اصلاً افسر قوای هوایی بود، چند ماهی قوماندان امنیه بود و به علت بی کفایتی از ان وظیفه سبکدوش گردید. بناءً از قدیر و فیض محمد رنجیده خاطر گشته بود. این مصاحبه با وی در حالت خاص روحیش انجام گردیده است که در حالت ترس، با درک موقف و خواست مصاحبه کننده و در اغتنام فرصت برای انتقام گیری از فیض محمد، به چنین اظهارات مبادرت ورزیده است. آقای داؤد ملکیار درجریان تلاشش برای یافتن مقبره میوندوال، از طریق دوستش با سرباز معرفی میشود و بعد از آنکه سرباز را گیر می اندازد او را درحالتی قرار میدهد که مقبره میوندوال را برایش نشان دهد.(1) سپس با استفاده از همین وضع و حالت روانی سرباز، با او مصاحبه حضوری یا بعداً تلفونی نیز انجام میدهد.

مطابق ادعا این مصاحبه ها ثبت شده گی استند. وقتی دو آدم با دو نام، عین حکایت را با تفاوت اندک در متن، گزارش میدهند؛ خواننده تعجب میکند که کدام شان راست میگوید؟ یک بار این حکایت از زبان پاچا سرباز و بار دگر دربخش هفتم از زبان پاچاگل وفادار بیان گردیده است. تحلیل مسلکی من مرا به این احتمال میبرد که داؤد ملکیار یا مهرین و یاهر دو یک داستانی از زبان پاچا گل نامی خلق کرده اند و در زمان بکار برد آن داستان یکبار نام پاچا سرباز به یادشان آمده واز زبان او آن جعلیات را نوشته اند ودر جای دگر که باید باز هم از ان داستان بهره میگرفتند نام پاچاگل وفادار به یاد شان آمده با تغییراتی در داستان، از نام او حکایت نموده اند.

سخنانی را که از نام وفادار گفته شده، در بخشی که مصاحبه اش در آن نقل گردیده، خواهیم دید.

در مورد نامه کذائی مرستیال عنوانی برادر زاده اش عصمت الله امینی:

نامه چنین گزارش داده شده است :

" ارجمند بیگناه بیچاره ام داکتر

من با خارج تماس گرفتم وتفصیل تمام داستان خود ساخته دروغ آنها را به دگر جنرال نذیر خان لوژستیک فرستادم که به داؤود خان بدهد. ممکن آن جنرال از ترس اوراق را ندهد چون اوراق مذکور بسیار مهم و وصیتنامه من بود. باید بخاطر داشته باشی که پسان آنرا تسلی خودتان و هدایت های که داده ام از جنرال مذکور بگیرید. من تمام مسؤلیت را بدوش خود گرفتم، برای اینکه شما ها آزاد شوید. ومن درین کار مقصر نیستم، زیرا این یک پلان برانداختن و بر باد و از بین بردن برای داؤد خان بود. یعنی دوستان قوی او را گم کردن که وقتی به او دست درازی کردند زیر پایش خالی باشد. از همه تان برای زجر شکنجه و تکلیفی که کشیده اید معذرت میخواهم و از هیچ کدام تان آزرده نیستم. زیرا طاقت کردن فوق طاقت بشر بود.

داود احمق نفهمید، با مشت به بینی خود زد"

با علم من برینکه خان محمد خان تا مرحله اعترافات مفصل، شکنجه نه شده بود، درین مورد احتمالات ذیل وجود داشته میتوانند:

- نامه جعلی است و آنرا عصمت الله امینی به خاطر توجیه اعترافش بر ضد مرستیال ساخته است. آیا خان محمد خان از توقیف برادر زاده اش اطلاع داشت؟ آیا او میدانست که برادرزاده و اقاریش علیه او اعترافات نموده اند که می نویسد: "از هیچ کدام تان آزرده نیستم. زیرا طاقت کردن فوق طاقت بشر بود". اضافه بران، تا جایی که من میدانم در آن گرمماگرم قضیه چنین امکانی وجود نداشت. به خاطری که این زندانیان در توقیف انفرادی با در های مقفول و محافظی که نه حق ترک محل بهره داری را داشت و نه حق صحبت کردن را، قرار داشتند و مدیر و افسران محبس به صورت متداوم این دهلیزها و اتاق هارا زیر نظر داشتند. درین حالت مرستیال نه امکان مطلع شدن از هویت یا اعتراف دیگران را داشت و نه امکان نوشتن و فرستادن نامه به نذیر سراج یا برادر زاده اش را.

- هرگاه با پذیرش کدام احتمال بسیا ر زیاد ضعیف قبول کنیم که مرستیال معجزه کرده که در آن حالتی که فضا چنان بود که هرکس از سایه خود هم می ترسید و هراس داشت مباد مورد شک واقع و در قضیه پیچانیده شود،

هم از اعترافات خبر شده و هم توانسته نامه های بفرستد؛ در آن صورت اوست که بعد از متوجه شدن به عواقب اعترافاتش و پیچانیدن شمار زیاد نظامیان و غیر نظامیان در قضیه، در صدد تبرئه خویش در برابر اقارب و مربوطین خود و وانمود نمودن اینکه گویا این اعترافات به منظور رهایی آنها بوده، برآمده است.

- اگر مطابق ادعا، مرستیال بخاطر رهایی اقاریش مسؤلیت را بر دوش گرفته و اعتراف نموده بود، ضرورتی به آن نام نویسی طولانی و در بلا دادن آنهمه مردم دگر چه بود؟

یک نقطه قابل دقت دگر نیز درین نامه کذابی وجود دارد: جعل کننده چون می دانست نامه ای برای نذیر سراج وجود خارجی نداشته لذا پیش از پیش درنامه جعلی این جمله را افزوده است که " ممکن آن جنرال از ترس او را ق را ندهد" و قرار گفته خود امینی، جنرال نذیر نیز از وجود چنین نامه ای اظهار بی اطلاعی نموده است.

بخش گواهی دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان سابق قوای هوایی و مدافعه هوایی، چنین آغاز گردیده است: "شام بود که چند نفر با موتر جیب آمدند. سه تن پولیس که با صمد از هر یک جا بودند، به وسیله موتر جیب ما را به وزارت داخله بردند. وقتی به "منار علم و جهل" رسیدیم، موتر را توقف دادند و با بی سیم، مخابره کردند که ترتیبات بگیرید که مهمانان میانان و برای پذیرایی حاضر باشید. مرا به وزارت داخله بردند. . . ."

این قسمت اظهارات عبدالرزاق خان نادرست است. زیرا او، مرستیال و میوندوال توسط اشخاص دیگری به ارگ برده شده بودند. بعد از آنکه قدیر خان هیأت های تحقیق را با سراسیمه کی تعیین نمود، در حالتی که وزارت داخله را ترک می گفت هدایت داد هیأت ها همین حالا به ارگ رفته متهمین مربوط خود را به غرض تحقیق به وزارت داخله بیاورند.

من در زمره کسانی بودم که متهمین را از ارگ به وزارت داخله آوردیم. هر کسی که او را از خانه تا ارگ برده، ضرورتی نداشت از منزلش که در فاصله کوتاهی از ارگ در مدخل وزیر اکبرخان مینه قرار داشت، از راه منار علم و جهل که در دهمزنگ موقعیت دارد، عبور کند. راه میان ارگ و وزارت داخله هم از آن منار نه میگذرد. یقیناً با کبر سن و گذشت زمان، تشوشات فکری باعث چنین اغلاط گردیده باشد. و یا آنقدر صمد از هر را در گوش او فرو برده اند، که او هر کسی را در چهره صمد از هر به یاد می آورد.

مهرین در قسمت منابع و توضیحات همین بخش نوشته است که جنرال نذیر سراج، دستگیری او را توسط غلام حیدر رسولی ذکر کرده است. (2) اما مهرین قصداً آنرا اشتباه احتمالی هنگام نگارش میخواند.

در ارتباط به بخش های بعدی اظهارات عبدالرزاق خان، اگر از مقداری مبالغه بگذریم، حرفی برای گفتن ندارم، به استثنای این مطلب که گویا اعتراف و پشیمانی را مستنطق نوشته و او امضا کرده است. این ادعا به هیچ وجه درست بوده نه میتواند. **یک مستنطق، هر قدر نادان هم باشد، اعتراف متهم را خودش نه مینویسد.** اگر عبدالرزاق خان دلیلی برای نوشتن اعتراف می پالید، بهتر بود میگفت تحت فشار چنین و چنان را نوشتم.

من قبلاً از موجود بودن بدرفتاری هایی در ارگان های امنیتی کشور یادآوری نموده ام. در مورد میوندوال صد در صد و در مورد مرستیال 99 در صد مطمئنم که طرف بدرفتاری قرار نگرفته اند. اما اینکه با عبدالرزاق خان، عبدالسلام خان ملکیار یا دگران چه پیش آمدی صورت گرفته است، من نمیدانم. بدرفتاری را نه تائید و نه رد نموده میتوانم. اما با برخی از ادعا های عبدالسلام ملکیار موافق بوده نمی توانم. ببینید از آغاز تحقیق چنین حکایت میکند:

" تحقیق از نوشتن شهرت مکمله من که باید به مستنطقین می نوشتم آغاز گردید. . . ."

در همین وقت بود که یک قفاق شدید در رویم خورد و باقی سیاه یک سیلی محکم به روی من زد

من شوکه شدم. حیران شدم که چرا سیلی زدند. در اینوقت بود که ضابط امر فیض محمد (وزیر داخله وقت) که او هم از شنوار بود، با طمطراق بسیار خشن و ردیالانه روبه من نموده گفت، که خود را چی فکر کردی، ما

درینجا صدراعظم‌ان مملکت (منظور اعمال شکنجه در حق میوندوال بوده است) را زیر پا لگد کوب می‌کنیم. تو چه یک صاحب منصب "چلر" استی برما انتقاد میگیری؟ "

آیا چنین ادعایی برای یک خواننده جدی و یک پژوهش‌گر دقیق قابل پذیرش بوده می‌تواند؟ آیا کدام مستنطقی، متهم را به مجرد فراغت از نوشتن شهرت مکمله، سیلی میزند یا تحت لت و کوب می‌گیرد؟ آنهم مستنطقی چون عبدالباقی دارای تحصیلات ماستری پولیس در المان و مشهور به قانونی بودن، و در اثنایی که عبدالسلام خان در حیرت است که چرا سیلی می‌خورد، ضابط امر فیض محمد گویا آن لاف‌های بلند بالا و حرف‌های بی‌ادبانه را میزند.

به همگان واضح است که هر ضابط امر همواره چون سایه با امر خود بوده لحظه‌ای از او دور نه می‌باشد و حق رفت و آمد و مداخله در چنین ساحات را ندارد. اما فیض محمد گرچه آدم نظامی بود، مگر مقام وزارت داخله یک مقام ملکی بود و این مقام برای خود مدیر قلم مخصوص یا امر دفتر داشت نه ضابط امر. در آن زمان داشتن با دیگارد هم معمول نبود. معلوم نیست این ضابط امر من در آورد از کجا شده بود؟ علاوه بر آن من که همواره در تحقیق میوندوال موجود بوده‌ام، چنین اشخاص اصلاً جرأت دور خوردن به آنسو را نداشتند چه رسد به چنین لاف و گزاف. میوندوال چنان هیأت بی‌دهن و زبانی نداشت که هرکسی بیاید و او را لگد بزند (چنانکه خواهیم دید از زبان وحید عبدالله نیز روایت شده که او هم میوندوال را لگد زده است). فکتورهای مرور زمان و حالت روانی خاصی که با یادآوری حوادث نامطلوب دست می‌دهد، کبر سن و علاقه مندی همکاری با پسرش (داؤد) برای دست یافتن او به هدفی که بخاطر آن مصاحبه‌ها را انجام می‌داد؛ باعث خلق چنین توهمات شده خواهد بود. اگر یک فرضیه ضعیفی را بپذیریم که شخصی به دلیلی از دلایل به آن اتاق تحقیق آمده باشد، و واقعاً کدام بی‌ادبی کرده باشد، مربوط به شخصیت و آداب معاشرت همان شخص بوده و باز هم باور کرده نمی‌توانم در رابطه با صدر اعظم‌ان حرفی زده باشد.

معلوم است آقای داؤد ملکیار از روابط پدر - پسری برای تائید نقاط مورد نظرش استفاده برده است. بایست به شکلی از اشکال فیض محمد وزیر داخله را دخیل می‌ساخت. به همین خاطر یک بار با خلق حکایتی از ضابط امر او و بار دیگر با نمایش تمایل عبدالسلام ملکیار به اعتراف، که گویا باعث گردید تمام هیأت تحقیق و وزیر داخله آنجا حاضر شوند، نام او را برجسته ساخته است. داؤد ملکیار همچنان خواسته است از زبان کسی شکنجه‌های غیر معمول را مثل تاب دادن ریسمان در آلت تناسلی و خصیه‌ها، ثبت کند. این آرزوی شان نیز از طرف قبله گاه محترم شان، برآورده گردیده است. در حالیکه این ادعا را رد می‌کنم، خاطر نشان می‌سازم که این نوع شکنجه‌ها تا زمان برسر قدرت آمدن به اصطلاح مجاهدین، اصلاً در کشور ما ناشناخته بودند.

جنرال ملکیار از به کار برد دنده‌های برقی زیاد شکایت نموده است. آن دنده‌های برقی که از طرف دولت المان به پولیس افغانستان کمک شده بود، دارای قدرت ناچیز و صرف برای ترسانیدن بود که

معمولاً بایست در پراکنده ساختن مظاهرات، مورد استفاده قرار می‌گرفت. با تماس به بدن شخص، یک

جریان ناگهانی تولید می‌کرد که باعث وحشت و عقب‌روی مظاهره‌چی می‌گردید. این دنده‌ها در زمره وسایل شکنجه شمرده نه می‌شدند، در غیر آن دولت المان بر مبنای قوانین بین‌المللی مجاز نبود آنها را در دسترس دولت افغانستان قرار دهد. با وصف این تذکر، هیأت تحقیق مجاز نبود از آن در استنطاق بهره‌گیری. شوک‌های برقی قوی و خطرناک، آنهایی بودند که پسانتر در زمان قدرت حفیظ الله امین از طرف دستگاه آگسا با بکار برد تلفون‌های صحرایی ابداع گردیدند.

جناب عبدالسلام ملکيار لست طويلی از هیأت تحقیق شان ارائه میدهد. در حالی که هیأت های تحقیق معمولاً سه نفری بودند.

در پایان بخش سوم نوشته آقای مهرین، " برداشت ها" ی نویسنده را می خوانیم. تاجایی که به میوندوال و مرستیال مربوط می شود، توضیحاتی ارائه نموده ام و در ادامه نوشته هایم مطالبی بیشتر در زمینه آمدنی اند. عجالتاً با رد شکنجه در حق میوندوال و مرستیال، به توجه می رسانم که به کاربرد کلمات " بیشرمانه ترین و رذیل ترین " را در برداشت شماره 4، دو راز ادب و مقام یک نویسنده، مورخ یا ژورنالیست می یابم. در اشاره به برداشت شماره 5 نویسنده، مکرر می نمایم که چون بنده شاهد اعتراف بدون شکنجه مرستیال بوده ام، پس اگر آن نامه، که 99 در صد به جعلی بودن آن اطمینان دارم، با پذیرش امکان یک فیصد جعلی نباشد، دران صورت وی پسانتر به عمق و ابعاد خطرناکی که از اعترافاتش ناشی شده میتوانند، متوجه وبه عذاب و ندامت گرفتار گردیده برای توجیه اعترافش، شکنجه فوق طاقت بشری را عنوان کرده است.

ادامه دارد

(1) داؤد ملکيار: کوشش های تشخیص محل دفن میوندوال، سایت کابل نات، شماره 123

مورخ 01.07.2010

(2) دگرجنرال نذیرکبیر سراج . رویداد های نیمه دوم سده بیست درافغانستان ص 85. چاپ دوم .پشاور 1384 . انتشارات میوند